

سوم شهریور ۲۰: مشاهدات و واقعیات

مسعود فقیه

هیچ چیز به اندازه ضعف و حقارتی که به حمایت زور و خشونت پشتگرمی دارد، سلطه طلب نیست.

ناپلئون
حادثه سوم شهریور ماه سال ۱۳۲۰، در تاریخ معاصر ایران نقطه عطفی به شمار می‌رود: استبدادی بیست ساله درهم می‌شکند، رشته‌های حکومت از هم می‌گسلد و سیر حوادث، کشور را مجدداً به هرج و مرج و ناامنی می‌کشاند. در پناه این آشفتگی و ضعف حکومت، در برهه‌ای کوتاه از زمان، مردم این دیار آزادی بیان و اندیشه را تجربه کردند و سرانجام در لحظاتی که می‌رفت، این حرکت به شکل یک نهضت ملی در مبارزه علیه استبداد و استعمار تحقق پذیرد، کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، همه رشته‌ها را پنبه کرد و ایران مجدداً به زیر سلطه دیکتاتوری رفت و دچار خفقان سیاسی شد.^(۱)

در مدت بیست و پنج سالی که بعد از کودتای ۲۸ مرداد سلطنت محمدرضا شاه تداوم داشت، طراحان تاریخ شاهنشاهی - که مثل بسیاری از طراحان دیگر تاریخ‌ها کوشش در قلب واقعیت‌ها داشتند - سعی کردند واقعه سوم شهریور را خلاف آن چه بوده، جلوه دهند و این نکته را خصوصاً به نسل جوان بقبولانند که ایران و ارتش رضاشاهی در این حمله غافلگیر شدند و اگر این غافلگیری نبود، ارتش رضاشاهی حداقل می‌توانست یک ماه مقاومت کند و این مقاومت بی‌تردید خط سیر تاریخ را عوض می‌کرد و آلمان‌ها که تا قفقاز پیش آمده بودند، به مدد ارتش ایران می‌شتافتند!!

در مطلب کوتاهی که خواهید خواند، حوادث آن روزها به مدد حافظه و خاطرات نویسنده این‌سطور نقل شده، نویسنده در بسرخسی از موارد از نوشته‌ها و خاطرات مورخین و دست‌اندرکاران سیاست و مطالب درج شده در روزنامه‌های آن روزگار نیز بهره گرفته است.

تابستان گرم، گرم، گرم

در تابستان سال ۱۳۲۰، درست در قلب‌الاسد، یعنی روزهای میانی مرداد ماه، مردم تهران احساس کردند، حادثه‌ای سرنوشت‌ساز در شرف تکوین است.

هوای تهران در تابستان آن سال بسیار گرم بود و بر این گرما، گرمی خیرهای جبهه‌های جنگ روسیه و شمال آفریقا هم مزید می‌شد... مردم شایق شنیدن خیرهای جبهه‌ها بودند. مبارزات سازمان مقاومت فرانسه، مبارزات پارتیزان‌های یوگسلاوی و خبر بمباران‌های مداوم انگلستان و آلمان آن روزها نقل هر مجلس و محفلی بود. در کمتر خانه‌ای رادیو پیدا می‌شد و لذا عصرها مردم در میدان توپخانه جمع می‌شدند تا به اخبار رادیو که از بلندگوی وزارت پست و تلگراف پخش می‌شد گوش فرا دهند.

در آن ایام که زندگی آپارتمان‌نشینی در تهران رایج نشده بود، از وسایل خنک‌کننده امروزی چیزی نبود، آب سرد را فقط به مدد یخ‌های آلوده یخچال‌های تهران و برف قله توجال می‌شد تهیه کرد^(۲).. و تنها بادبزن‌های حصیری می‌توانست عرق را بر صورت خشک کند و مگس‌های مزاحم را براند.

اغلب مردم حتی پنکه یا به اصطلاح آن روز «بادبزن برقی» را نمی‌شناختند و اگر پنکه‌ای هم دیده می‌شد، از نوع سقفی بود که در مغازه‌های خیابان لاله‌زار و در سینماها و برخی از اماکن عمومی و تجاری و اداری جدیدالتأسیس وجود داشت، جز این، اغلب خانه‌ها هم برق نداشتند.

در قبال این فقر دستگاه‌های خنک‌کننده تنها امتیازی که مردم تهران داشتند این بود که تابستان‌ها می‌توانستند بر پشت‌بام‌ها و یا در صحن حیاط بخوابند.^(۳)

در یکی از این شب‌های گرم مردادماه، مردم تهران که برای خوابیدن به پشت‌بام‌ها و حیاط‌ها رفته بودند، متوجه شدند که تکه‌ای نور بدون آن‌که معلوم باشد، منشأ آن کجاست در میان آسمان می‌درخشد، این نور که گاه حرکتی

می‌کرد. به چپ و راست و بالا و پایین می‌رفت، زمانی این لکه نور بزرگ‌تر می‌شد و لحظاتی بعد مجدداً جمع و کوتاه به نظر می‌رسید. هرکس حرفی می‌زد. اظهارنظرها بیشتر متوجه مسایل ماوراءالطبیعه و اعتقادات مذهبی مردم بود.

ساعتی بعد تکه‌های دیگری از نور در آسمان پدیدار شد. که گاه این نورها در حرکت با هم تلاقی می‌کردند و گاه از هم جدا می‌شدند اما هم‌چنان بر فراز آسمان تهران جولان می‌دادند. اظهارنظرها به سکوت و تماشای صرف مبدل شده بود.

آن شب، مردم تهران تا پاسی بعد از نیمه‌شب، این ناشناخته را تماشاگر بودند. سرانجام نورها خاموش شدند و مردم به رختخواب‌های گسترده بر بام و صحن حیاط که هنوز از هُرم گرمای تابستانی گرم بود، خزیدند. روز بعد ماجرا روشن شد مردم دانستند که آن نورها، مربوط به نورافکن‌های ضد‌هوایی است که آنها را برای یافتن هواپیماهای مهاجم در شب، مورد استفاده قرار می‌دهند و متصدیان نورافکن‌ها شب قبل مشغول تنظیم عدسی‌های آنها بوده‌اند.

از همان شب به بعد، تا واقعه سوم شهریور، هر شب ستون‌های نور این نورافکن‌ها به سوی آسمان تهران بلند می‌شد و در جهات مختلف به حرکت در می‌آمد و در حقیقت، نیروی هوایی با ضد‌هوایی‌های خود آماده مقابله با هجوم احتمالی دشمن بودند و لذا نمی‌شود تصور کرد که نیروی هوایی آمادگی داشت و دیگر نیروها غافل بودند. بیان این‌که ما در سوم شهریور غافلگیر شدیم بیشتر به یک شوخی تاریخی می‌ماند. مردم نیز حداقل در همین ایام آگاه شدند که جنگ جهانی دوم که حدود دو سال بود بین متفقین و دول محور جریان داشت و با حمله آلمان به شوروی ابعاد وسیع‌تری به خود گرفته بود خواهی نخواهی و دیر یا زود به ایران نیز کشیده خواهد شد.

درست در همین ایام متمکنینی که حوادث سال‌های جنگ جهانی اول و قحطی آن دوران را

به خاطر داشتند، به خریدن گندم و برنج و دیگر ارزاق مبادرت می‌کردند تا در حوادث احتمالی آینده گرفتار کمبود مواد غذایی نشوند و عده‌ای هم در شهرهای دور و بیلاقات اطراف تهران به تهیه منزل و سرپناه پرداختند تا به موقع خانواده خود را از نادره جنگ دور بدارند.

احساس مردم

در آن روزها افکار عمومی ایران یکپارچه از آلمان طرفداری می‌کرد. جز خانواده‌های مرفه و وابسته به حکومت که پنهانی دستی در دست انگلیسی‌ها داشتند و پیروزی این ارباب قدیمی آرزویشان بود، اکثر ایرانی‌ها آرزوی شکست مستفقین و پیروزی آلمان را داشتند. صلیب شکسته که نماد حکومت آلمان‌ها بود از طریق شماره‌دوژی^(۴) توسط مادرها بر پیراهن پسران و دختران نوجوان دوخته می‌شد.

در افواه شایع بود که هیتلر مسلمان و حتی معتقد به مذهب تشیع است! نقل قول می‌کردند که کسی به دیدن هیتلر رفته و مشاهده کرده است که بر دیوار اتاق کار او تصویری از مولا امیرالمؤمنین (ع) نصب شده است.

نقل می‌کردند که کسی در خواب امام زمان (عج) را دیده است که می‌فرمود هیتلر نایب من است!

این سخنان را جاسوسان آلمانی در میان مردم می‌پراکندند و زودباورها نیز به سرعت آن را در میان همه پخش می‌کردند.

در حقیقت سازمان جاسوسی آلمان برای آماده ساختن ایرانی‌ها از ایمان و علاقه مردم به مبانی عقیدتی و مذهبی، نهایت استفاده یا بهتر بگویم - سوءاستفاده می‌کردند.

جامعه درس خوانده و آشنا به تاریخ صرفنظر از چنین شایعاتی، علاقه‌مند به پیروزی آلمان و شکست انگلیس و روس بودند. چراکه از عصر قاجار تا دوران رضاشاه، ایران از دو دولت روس و انگلیس لطمه‌های فراوان دیده بود. هفده شهر قفقاز و شهرهای ایرانی ماوراءالنهر را روس‌ها از ایران منتزع ساخته بودند. شهرهایی از غرب و شرق و جنوب شرقی را انگلیسی‌ها از ایران مجزا کرده بودند و دخالت این دو دولت طی دو قرن سبب شده بود که ایران در نهایت ضعف و خفت از سیاست نوشته شده این دو دولت بی‌روی کند.

روشنفکران امید داشتند که آلمان‌ها با

شکست متفقین، غرور جریحه‌دار شده ایرانیان را مرهمی بنهند و شهرهای از دست رفته و سیادت گذشته را به ایران باز گردانند و دست این دو دولت متجاوز را از دامن ایران کوتاه سازند.

می‌کردند که صاحب قدرتی هستند. مهندس «ت» که چندی پیش به رحمت ایزدی پیوسته است، تعریف می‌کرد، در آن ایام هر شب در روزنامه اطلاعات می‌خواندیم و یا از رادیوهای خارجی که صدایشان به تهران



فروغی اولین نخست‌وزیر دوران اشغال، در این عکس، او پس از معرفی محمدرضا پهلوی به جای رضا پهلوی، مجلس شورای ملی را ترک می‌کند

می‌رسید می‌شنیدیم که در جبهه‌های روسیه و در بیماران‌های لندن و برلن و دیگر شهرها حداقل نزدیک به سیصد هواپیما از طرفین سقوط کرده است. در همان زمان قدرت هوایی ایران محدود به چند هواپیمای دوباله مشقی بود که وقتی آنها را خریدند. خلبانی برای آوردن آنها وجود نداشت و اگر خلبانی هم وجود داشت چون با هواپیمای دوباله نمی‌شد یک پرواز طولانی انجام داد و در میان راه فرودگاهی برای سوخت‌گیری وجود نداشت، هواپیماها را با کشتی به خرمشهر آوردند و آنها را از طریق راه آهن به تهران حمل کردند، آن هم با صدگونه مصیبت! چراکه هواپیماها را روی واگن‌ها بسته بودند و در برخی از معابر کوهستانی ناچار شدند که برای رد شدن هواپیما، کوه را بتراشند!

درست در همین ایام شبی با دو تن از دوستان که افسران ارتش رضاشاهی بودند بحثمان به حمله احتمالی متفقین به ایران کشیده شد.

این دو افسر (سروان «ر» و سروان «ف» که

در جنگ جهانی اول نیز روشنفکران ایران به آلمان‌گرایی داشتند و ماجرای مهاجرت آزادخواهان به عتبات نیز به دلیل طرفداری از آلمان روی داد.

جمعی از طرفداران آلمان در جنگ جهانی اول به همراه گروهی دیگر، اقدام به تشکیل ستون پنجم آلمان در ایران کرده بودند.^(۵)

اینان نیز از طریق ارتباطی که با سازمان جاسوسی آلمان داشتند از حمله قریب‌الوقوع متفقین به ایران مطلع بودند، منتهی آلمان‌ها تصور می‌کردند که ارتش رضاشاهی می‌تواند حداقل دو سه ماهی متفقین را در ایران مشغول کند و مانع رساندن سلاح به روس‌ها شود.

اما آن قدرتی که دستگاه تبلیغاتی رضاشاه برای مردم ایران و جهان ترسیم کرده بود، حقیقتی را در زیر ظاهر فریبنده خود نداشت. بین آن تصویر و قدرت موجود و قابل لمس ارتش از زمین تا آسمان تفاوت بود. بسیاری از افسران ایرانی فقط مغتور زرق و برق لباس، چکمه و واکیسل‌های خود بودند و گمان

اولی در سرکوبی ترکمن‌ها نقشی اساسی داشت و بعدها به درجه سرهنگی رسید و دومی بعدها به درجه سرتیپی رسید و یکی از پسرانش در تأثر و سینمای ایران شهرتی فراوان کسب کرد) به هیچ عنوان حاضر نبودند به پوشالی بودن قدرت نظامی رضاشاه اقرار کنند و متعصبانه مشت بر روی میز می‌کوبیدند که اگر روس‌ها به ایران حمله کنند، آنها را در همین سلسله جبال البرز متوقف خواهیم کرد!

با این اوصاف، شاید بتوان گفت که حمله متفقین بدون اعلان جنگ قبلی بوده، اما نمی‌گفت که حمله آنها غیرمنتظره بوده است، منتهی جمعی به قدرتی که نداشتند مغرور بودند و گروهی نیز نفع خود را در پیروزی متفقین می‌دیدند. رضاخان را هم که خود در جریان حوادث قرار داشت و در لحظاتی به فکر مقابله هم افتاده بود چنان مرعوب کردند که قادر به هیچ عملی نبود.

حادثه چگونه آغاز شد؟

دولتین شوروی و انگلیس طی یادداشتی در ۲۸ تیرماه سال ۱۳۲۰ به دولت ایران اعلام کرده بودند که مهندسان و تکنیسین‌های آلمانی که در ایران هستند، امنیت و منافع شوروی و انگلیس را در منطقه به خطر انداخته‌اند و از ایران مصرأ خواسته بودند که آنها را از ایران اخراج کنند، ولی دولت ایران به آنان پاسخ داده بود که ما با دولت آلمان روابط اقتصادی داریم و هیچ‌گونه دخالتی در جنگ نمی‌کنیم و سعی ما در حفظ بی‌طرفی ایران است و تقریباً به یادداشت دولتین شوروی و انگلیس جواب رد داده بودند. روز ۲۵ مرداد نیز یک بار دیگر دولتین مزبور بر این خواسته خود طی یادداشتی تأکید کردند.^(۶)

در این‌که رضاشاه با طرز تفکری که داشت به آلمان‌ها متمایل بود، جای بحث و تردید نیست. بلندپروازی‌های هیتلر و فتوحاتش ارتش منضبطی که به وجود آورده بود، رضاشاه را به وجد می‌آورد. ولیعهدش (محمدرضاشاه بعد) نیز موفقیت آلمان‌ها را صد در صد می‌دانست. در بازجویی‌های ارتشبد حسین فردوست که با عنوان خاطرات فردوست چاپ شده، آمده است که او (محمدرضا) در اتاقش نقشه‌ای نصب کرده بود و در آن شهرهایی را که توسط آلمان‌ها اشغال می‌شد، علامت‌گذاری می‌کرد. او

به من (حسین فردوست) دستور داد که با کسب خبر از طریق رادیو، به وسیله سنجاق پیشرفت لحظه به لحظه جنگ را در نقشه منعکس کنم (ج ۱، ص ۸۷)

می‌توان گفت متفقین بدون اعلام جنگ رسمی به ایران حمله کردند، اما نمی‌توان گفت حمله آنها غیرمنتظره بوده است

به درستی معلوم است که پدر و پسر اطلاعات سیاسی و نظامیشان بیشتر از مردم کوچه و بازار نبود و قدرت حل مسایل سیاسی و نیز آینده‌نگری لازم را نداشتند. اما این پرسش مطرح است که چرا آن گروه از اطرافیان رضاشاه که سیاست را می‌شناختند وی را راه‌نمایی نمی‌کردند؟ دو دلیل می‌تواند عامل آن وضع باشد: نخست این‌که شاید کسی جرأت نمی‌کرد، خلاف رأی او کلامی بر زبان بیاورد و دیگر آن‌که شاید می‌خواستند رضاشاه با پای خودش به دام بیفتد و زودتر از شرش خلاص شوند.

انگلیسی‌ها نیز پس از کارهایی که رضاشاه با برخی از سرسپردگان قدیم انگلیس کرد (از جمله قتل شیخ خزعل و نصرت‌الدوله فیروز و...) و عملی که درباره قرارداد داری انجام داد، متوجه شدند که وی کسی نیست که در درازمدت بتواند به او اعتماد کرد و می‌خواستند با تنبیه او به دیگر کسانی هم که خود آنان را به قدرت رسانده بودند، درسی فراموش‌نشدنی بدهند.^(۷)

رؤیای رضاشاه با شکست‌های اولیه آلمان درهم پاشید و حداقل او را متوجه این موضوع

کرد که ظاهر کردن احساسات باطنیش کمی زود بوده است، بدین جهت دکتر متین دفتری را از نخست‌وزیری برکنار کرد^(۸) به علی منصور (منصورالملک) مأموریت تشکیل کابینه جدید را داد. (تیرماه ۱۳۱۹) منصور مرتباً در حال مذاکره با سفرای انگلیس و روسیه بود، با وزیر مختار انگلیس (سرریدریولارد) و سفیر کبیر شوروی (اسمیر نوف) ملاقات خصوصی می‌کرد. از قول ارتشبد فردوست در کتاب خاطرات وی نقل شده که منصور با سفیر آمریکا «دریغوس» نیز ملاقات‌های خصوصی داشت. اما به نظر می‌رسد فردوست یا تنظیم‌کنندگان کتاب با هدفی خاص پای آمریکا را در این ماجرا به میان می‌کشند، چراکه مدارک موجود از دخالت آمریکا در آن زمان نشانی ندارد.

در خاطرات فردوست آمده است که منصور نتیجه مذاکرات را مرتباً به اطلاع رضاشاه می‌رسانید. بعد از رد اولین یادداشت، منصور به شاه گفت که متفقین نسبت به شما اعتماد ندارند. رضاشاه با عصبانیت گفت: این عدم اعتماد صحیح نیست. به آنها اطمینان بده صحیح نیست.^(۹)

بعد از تسلیم یادداشت دوم، منصور در ملاقاتی که با شاه داشت گفت: انگلیسی‌ها می‌گویند، اگر شاه راست می‌گوید برای ابراز حسن نیت خود این ۶۰۰ کارشناس آلمانی را با خانواده ایشان ظرف ۴۸ ساعت اخراج کند. رضاشاه نیز ظرف ۲۴ ساعت کارشناسان آلمانی را که در استان‌های مختلف کار می‌کردند، جمع‌آوری و با اتوبوس از راه ترکیه اخراج کرد و از سفارتخانه‌های متفقین هم خواست که با اعزام نماینده، بر خروج آنها نظارت کنند. ظاهراً مسأله حل شده بود و رضاشاه تصور می‌کرد که خطر عزل او توسط متفقین منتفی شده است.^(۱۰)

ظاهراً برای انگلستان که قصد قطعی حمله به ایران را داشت، موضوع خروج آلمان‌ها تنها بدین جهت اهمیت داشت که می‌توانستند از میان آلمانی‌های مقیم ایران حداقل چند نفری مانند «واسموس» - جاسوس آلمانی در جنگ جهانی اول که اهالی دشتستان و تنگستان را علیه انگلیسی‌ها بسیج کرد - هسته‌های مقاومتی برابر متفقین ایجاد کنند و بدین سبب می‌خواستند قبل از ورود به ایران حکومت قانونی ایران خود زمینه را مساعد سازد و گرنه با برهم خوردن حکومت قانونی، اخراج آلمان‌ها، به راحتی امکان

نداشت.

در خاطرات فردوست آمده است که بعد از خروج کارشناسان آلمانی منصور مسأله کمک‌رسانی به شوروی را مطرح کرد و گفت متفقین می‌گویند چون آمریکایی‌ها می‌خواهند مقادیر زیادی سلاح به شوروی برسانند، لذا باید خطوط ارتباطی و راه‌آهن ایران در اختیار سه کشور قرار گیرد.

رضاشاه پاسخ داد که من نه تنها این کار را انجام می‌دهم، بلکه بیش از این نیز با آنها همکاری می‌کنم و مراقبت این راه‌ها را عهده‌دار خواهم شد و حفاظت کامل محموله‌های متفقین را تضمین می‌کنم. منصور پاسخ رضاشاه را به اطلاع سفرای متفقین رساند. ولی جواب شنید که آنها خود می‌خواهند حفاظت راه‌ها را به دست داشته باشند.

رضاشاه پس از شنیدن این پاسخ وزیر مختار انگلیس و سفیر کبیر شوروی را به کاخ سعدآباد احضار کرد^(۱۱) و نظر قطعی آن‌ها را خواست. پاسخ همان بود...

«ارتش متفقین دوستانه (!) وارد ایران خواهند شد و تأمین جاده‌های ارتباطی را رأساً به دست خواهند گرفت. رضاشاه با ناراحتی گفته بود من که چندین سال این مملکت را امن نگه داشتم چگونه نمی‌توانم چند راه را برای شما امن نگه دارم؟ آنها پاسخ داده بودند که طراح ورود ارتش‌های متفقین به ایران تصویب شده و از دستشان کاری بر نمی‌آید.

پس از این مذاکرات رضاشاه، احساس کرد که قدرتش به ناگهان درهم شکسته و آن‌که به حساب نمی‌آید اوست.^(۱۲)

لحظه حساس فرا می‌رسد

بالاخره لحظه‌ای که همه انتظارش را داشتند فرا رسید. بامداد روز سوم شهریور ساعت ۴ صبح سفرای انگلیس و شوروی به خانه علی‌منصور نخست‌وزیر ایران می‌روند و اعلام می‌کنند چون دولت ایران به یادداشت‌های دولتین انگلیس و شوروی اهمیتی نداده و اتباع آلمانی هم چنان در ایران هستند^(۱۳) دولتین ناچار از اقدام نظامی خواهند بود، در حالی که در همان لحظه روس‌ها از شمال و انگلیسی‌ها از جنوب و غرب به ایران تاخته بودند.^(۱۴)

این خبر به سرعت برق در سراسر کشور پخش شد. صبح روز سوم شهریور هواپیماهای

متفقین بر فراز تهران اعلامیه‌هایی پخش کردند. توپ‌ها و مسلسل‌های ضدهوایی به شدت به سوی هواپیماهای متفقین شلیک کردند. صدای شلیک مردم تهران را وحشت‌زده کرد...



دریادار پانیدر

هواپیماهای متفقین بمبی بر تهران نینداختند ولی کاغذهایی بر تهران پخش کردند که علیه حکومت رضاشاه و علیه هیتلر و موسولینی و قدرت نازی و فاشیست بود. در یکی از این کاغذها که در حیاط خانه پدری من افتاد کاریکاتوری از یک انسان هیولا شکل دیده می‌شد که بر جنازه‌هایی چند و بر خرابه‌های خانه‌هایی بمباران شده پای می‌کوفت. زیر این کاریکاتور این شعر درج شده بود:

من فاشیستم کار من خون‌ریزی و خون خوردن است
عالم آباد را با جنگ ویران کردن است.^(۱۵)

از قراری که در تهران شایع شده بود، توپ‌های ضدهوایی منطقه دوشان‌تپه (خیابان پیروزی فعلی) توانسته بودند، یک کرکس را در آسمان بزنند!...

اما آن‌چه که عجیب می‌نمود انعکاس این خبر در رادیو و روزنامه‌ها بود. از خبری که رادیو در آن روز اعلام کرد یا نکرد بی‌اطلاع، اما در روزنامه اطلاعات که عصر روز سوم شهریور منتشر شد، هیچ خبری از حمله متفقین به ایران درج نشده بود، تنها در اخبار مجلس، به گزارش علی‌منصور در مجلس و نامه متفقین اشاره کوتاهی بود، تیر اول روزنامه اطلاعات در آن روز «تشریف‌فرمایی والا حضرت همایون ولایتعهد و والا حضرت فوزیه پهلوی به منظره» بود!

از بررسی رویدادها چنین به نظر می‌رسد که رضاشاه وقتی اطمینان پیدا کرد که حمله متفقین به ایران قطعی است به نیروهای خود دستور مقاومت داده بود. این‌که در ساعت چهار بامداد، فرمانده نیروی دریایی جنوب در ناوگان حاضر است و این‌که در گیلان مختصر مقاومتی در برابر روس‌ها می‌شود و سرتیپ قدر چند گلوله توپ به سوی روس‌ها شلیک می‌کند، دلیل این آگاهی و آمادگی است. اما هم رضاشاه و هم افسران او درباره قدرت خویش برآورد صحیحی نداشتند و با آن‌که دو سال از جنگ جهانی می‌گذشت تجهیزات ارتش ایران برای یک مقاومت چند ساعته هم کافی نبود.

در جنوب کشور سرتیپ بایندر که مقاومت را جدی تلقی کرده بود در مقابل ناوگان انگلیسی‌ها^(۱۶) ایستادگی کرد. انگلیسی‌ها ناوهای بلنگ و ببر را غرق کردند^(۱۷) و بایندر و چند تن از افسران نیروی دریایی شهید شدند.

در شمال سرتیپ قدر چند گلوله توپ به روی روس‌ها شلیک کرد و بعدها به همین سبب به او افسر شجاع لقب دادند. از افسران نیروی دریایی تنها یک نفر در مقابل روس‌ها مقاومت کرد که گلوله توپ روس‌ها یکی از دست‌های او را از کتف جدا کرد بعدها روس‌ها در رشت تنها به این افسر احترام می‌گذاشتند و می‌گفتند تنها نظامی واقعی در بین افسران شما او بود و جالب آن‌که این افسر که بعدها به ترجمه آثار بزرگی از ادبیات جهان پرداخت به سازمان‌های طرفدار شوروی سابق متمایل شد و حرمت دفاع از میهن و خدمات فرهنگی خود را، احتمالاً به خاطر این تعارف روس‌ها پایمال ساخت. (این افسر محمدعلی اعتمادمقدم که با نام مستعار م. به‌آذین آثار خود را منتشر می‌کرد، بود)

در آذربایجان چند مقاومت جزئی و مهم در

مقابل روس‌ها دیده شد، اما افراد لشکر از صدر تاذیل، سلاح‌ها را به زمین گذاشتند تا سبکبار به سوی کوه‌ها بگریزند، استاندار آذربایجان شرقی نیز چادر نماز بر سر از شهر گریخت. در خراسان مفتضح‌ترین وضع پیش آمد. افراد با وسایل موتوری ارتش به دل کویر زدند و عده‌ای حتی تا بندرعباس گریختند! در غرب هم از هیچ مقاومتی گزارش نشده است. تنها در یکی از گردنه‌ها چند تیر توپ به روی واحدهای زرهی انگلیس شلیک شد و انگلیسی‌ها برای احتیاط دو سه ساعتی توقف کردند. واقعیت آن بود که فرمانده سپاه غرب (سرلشکر مقدم) با همه افراد زیردست خود فرار کرده بودند. تنها افراد یک آتشبار که از ماجرای خبر مانده بودند به ابتکار خود شلیک کردند و وقتی دیدند از مقاومت خبری نیست، آنها نیز سلاح را گذاشته و گریختند.

دستورهای امنیتی

بیست و چهار ساعت بعد، رادیو دستورهای حفاظتی و امنیتی صادر می‌کرد که شب‌ها چراغ روشن نکنید، پشت پنجره (را با پارچه سیاه بپوشانید، وقتی بمب می‌افتد به صورت روی خاک دراز بکشید و... و... رضاشاه که سخت از اوضاع غضبناک بود، رادیو لندن را می‌گیرد، وقتی می‌شنود که رادیو لندن بدی‌های او را برمی‌شمرد، از ناراضی مردم ایران و مال‌اندوزی و ستم‌های او صحبت می‌کند به شدت عصبانی می‌شود، با لگد به جان رادیو می‌افتد و رادیو را در زیر لگدهای خود خرد می‌کند.

علی‌متصور نخست‌وزیر صبح روز سوم شهریور، قبل از این‌که به مجلس برود و گزارش حمله متفقین را به مجلس بدهد به دیدار رضاشاه رفت و ملاقات بامداد خود را با سفرای شوروی و انگلیس به اطلاع رضاشاه رساند. گفت که سفرای مزبور تکلیف کرده‌اند که اعلیحضرت باید استعفا بدهند! مجلس نیز در قبال گزارش نخست‌وزیر حرفی برای گفتن نداشت، اما وکلا بعد از آن‌که مطمئن شدند رضاشاه رفتنی است چند تن زبان درآوردند. علی دشتی رضاشاه و حکومت بیست ساله او را زیر انتقاد گرفت و سپه‌عقوب انوار هم گفت: «الخير فی ما وقع»!

روز چهارم شهریور اعلامیه شماره یک

ستاد ارتش انتشار یافت، اعلامیه‌ای که شماره ۲ نداشت و غیر از خبر پیشروی متفقین در شمال و جنوب و غرب هرچه نوشته بود دروغ‌های بزرگ و شاخدار بود و در حقیقت در همان لحظه از ارتش رضاشاهی چیزی باقی نمانده بود. همه سربازها گریخته بودند و در بعضی پادگان‌ها زد و خوردهایی بین سربازان متمرّد با افسران رخ داده بود. اما اعلامیه شماره یک ستاد ارتش چیز دیگری می‌گفت: متن این اعلامیه را از روزنامه اطلاعات روز چهارم شهریور عیناً نقل می‌کنم:



متین دفتري

۱- ساعت ۴ روز سه‌شنبه سوم شهریور ماه، ارتش شوروی در شمال و ارتش انگلیس در جنوب و باختر و جنوب باختری مرزهای کشور را مورد تجاوز و تعرض قرار دادند.

۲- شهرهای تبریز، اردبیل، رضاییه، خوی، اهر، میان‌دوآب، ماکو، مهاباد، بناب، رشت، حسن کیاده، میانه، اهواز، بندر پهلوی مورد بمباران هوایی واقع، تلفات وارد نسبت به مردم غیرنظامی زیاد و نسبت به نظامیان یا وجودی که سربازخانه‌ها را بمباران می‌کنند معدالک تلفات نسبتاً کم بوده است (۱)

یک هواپیمای مهاجم در ناحیه تبریز در نتیجه تیراندازی توپخانه ضد‌هوایی سرنگون شده است. (۲)

۳- نیروی موتوریزه و مکانیزه شوروی در

محور جلفا - مرنند و پل دشت - ماکو - قره ضیاءالدین نیروی موتوریزه و مکانیزه ارتش انگلیس در محور خانیقین - قصر شیرین و نفتخانه - گیلان (ظاهراً گیلان غرب) و آبادان و بندر شاهپور و قصر شیخ به تعرض پرداخته‌اند.

۴- نیروی دریایی شوروی در کرانه‌های دریای خزر و نیروی دریایی انگلیس در بندر شاهپور و خرمشهر تعرض نموده‌اند.

۵- واحدهای ارتش شاهنشاهی که غافلگیر شده‌اند، در حدود امکان به استقبال آنها شتافتند و در نقاط مختلفه با آنها تماس حاصل نموده و به دفاع پرداختند و دو ارباب زره‌پوش مهاجم در منطقه باختر مورد اصابت و از کارافتاده و پیشروی مهاجمین را متوقف ساخته‌اند (۱)

۶- در کلیه مناطق شمالی و باختری روحیه اهالی بسیار خوب و عموماً تقاضای دخول در صفوف ارتش و حرکت به جبهه را برای دفاع از میهن می‌نماید. (۱)

روز پنجم شهریور دولت منصور استعفا داد و رضاشاه ناچار از محمدعلی فروغی که سال‌ها مورد غضب واقع شده و خانه‌نشین بود برای تشکیل دولت جدید دعوت کرد.

فروغی به محض معرفی کابینه از مجلس رأی اعتماد گرفت. نخستین کاری که دولت فروغی کرد ابلاغ دستور عدم مقاومت در برابر نیروهای متفقین بود که قبل از این فرمان، ارتشیان خود آن را اجرا کرده بودند!

در آن ایام دو لشکر در تهران مستقر بود. سرلشکر نخجوان کفیل وزارت جنگ که می‌دید کنترل سربازان متمرّد این دو لشکر از عهده او و افسران فرمانده برنمی‌آید به اتفاق سرتیپ ریاضی رییس دایره مهندسی ارتش به نزد رضاشاه می‌روند و از او می‌خواهند که این دو لشکر را مرخص کند، شاه نعره می‌کشد و دستور می‌دهد درجه هر دو را بکنند و آنها را در کاخ زندانی کنند، روز ششم شهریور رضاشاه می‌شنود که اگر دو لشکر تهران مرخص نشوند، روس‌ها تهران را تصرف خواهند کرد. معلوم نیست این خبر را چه کسی و چگونه به شاه داد که او بلافاصله به لشکر یکم و دوم رفت و دستور مرخص شدن افراد آنها را صادر کرد.

سرلشکر نخجوان (سپهبد بعدی) در کابینه فروغی وزیر جنگ شد و وقتی خواست به ارتش

سر و صورتی بدهد و ارتش را برای حفظ امنیت داخلی جمع و جور کند، به افسران و افراد دسترسی نداشت و با سختی توانست جمعی را گرد آورد.

رادیو آلمان حوادث ایران را بزرگ می‌کرد و از کشتارهای متفقین در ایران نام می‌برد، از غارت شهرها و بمباران‌ها و این‌که شاه قصد دارد اصفهان را پایتخت خود قرار دهد، خبر می‌داد.

رادیوهای متفقین نیز هر حرکت خود را در این کشور بی‌دفاع و بی‌صاحب فتح‌الفتوحی عنوان می‌کردند. وقتی روس‌ها به ولی‌آباد راه چالوس که هنوز هم بعد از ۵۹ سال تنها چهار قهوه‌خانه و یک ویلای قدیمی رضاخانی بیشتر ندارد وارد شدند. رادیو لندن اعلام کرد که «امروز ارتش شوروی شهر ولی‌آباد را در محور جاده چالوس - کرج تصرف کرد»

خرید نان و ارزاق و مایحتاج عمومی توسط مردم بیش از اندازه شده بود، به وضوح می‌شد درک کسرد که وحشت از قحطی و کمبود نیازمندی‌های عمومی همه را فرا گرفته است. دولت نیز از این موضوع سخت در هراس بود

که کالاهای موجود در بازار را پولدارها بخرند و چند روز دیگر طبقات ضعیف و کم‌درآمد گرفتار نایابی مواد غذایی شوند. (۱۸)

متفقین پیشروی بدون جنگ نیروهای خود در ایران را فتح‌الفتوح جلوه می‌دادند

نترسید... اما این حرف‌ها اثری نداشت و به زودی عامه مردم با نایابی کالاها و گرانی طاقت‌فرسا روبه‌رو شدند.

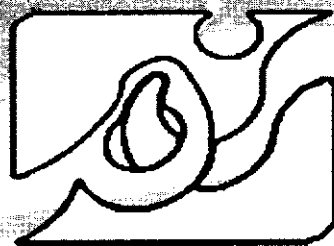
مذاکرات فروغی با متفقین تنها در این محدوده برگزار شد که متفقین حرف‌های خود را به او تحمیل کردند، منتهی، انگلیسی‌ها قول دادند که در تمام مدت اشغال ایران سهمیه ایران را از درآمد نفت بپردازند. اما تا آن‌جا که بعدها در هنگام ملی شدن صنعت نفت دانستیم، ناوگان انگلیس در طول جنگ ۶ ساله سوخت خود را از منابع نفتی ایران تأمین می‌کرد و دیناری از این بابت به ایران نپرداخت. حتی بعد از پایان جنگ انگلیسی‌ها از لوله‌ای که به تأمین نفت مورد نیاز ناوگان انگلیس اختصاص یافته بود تا زمان ملی شدن صنعت نفت، به صورت قاچاق و بدون اطلاع دولت ایران نفت می‌بردند!

روز نوزدهم شهریور، سفارتخانه‌های آلمان، ایتالیا، رومانی و مجارستان در ایران تعطیل شد. همان‌طور که می‌دانیم این کشورها در جنگ دوم، علیه متفقین، دول محور را تشکیل داده بودند.

فروغی در مجلس به صراحت از این امر ابراز وحشت می‌کرد و می‌گفت: مردم، نان فراوان است، گندم فراوان است، همه چیز هست،

شرکت جراثقیل زرین مهر

(با مسئولیت محدود)



مشاوره طراحی و ساخت جراثقیل های

سقفی ، دروازه ای ، بازویی ، ستونی و

سیستمهای انتقال مواد

خیابان ستارخان ، بعد از فلکه اول صادقیه ،

محتمع تجاری صدف ، طبقه اول ، واحد ۳۸

تلفن : ۸۲۲۹۹۹۰ - ۸۲۲۹۹۹۱ فاکس : ۸۲۰۷۳۵۹

بالاخره روز بیست و چهارم شهریور معلوم شد که فروغی نتوانسته است موافقت انگلیسی‌ها را برای ادامه سلطنت رضاشاه جلب کند.

روز بیست و پنجم شهریور استعفای رضاشاه به این شرح توسط محمدعلی فروغی در مجلس شورای ملی قرائت شد.

«نظر به این‌که من همه قوای خود را در این چند ساله مصروف امور کشور کرده و ناتوان شده‌ام، حس می‌کنم که اینک وقت آن رسیده که یک قوه و بنیه جوان‌تری به کارهای کشور که مراقبت دایم لازم دارد، بپردازد و اسباب سعادت و رفاه ملت را فراهم آورد.

بنابراین امور سلطنت را به ولیعهد و جانشین خود تفویض کردم و از کار کناره نمودم. از امروز که بیست و پنجم شهریور ماه ۱۳۲۰ است عموم ملت از کشوری و لشکری ولیعهد و جانشین مرا باید به سلطنت بشناسند و آنچه از پیروی مصالح کشور نسبت به من می‌کردند، نسبت به ایشان منظور دارند.

کاخ مرمر - تهران - به تاریخ ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ بعدازظهر آن روز که پدرم از کار اداری به منزل برگشت یک تکه کاغذ را به پدربزرگم (پدرش) داد و خندید و گفت: کار تمام شده است و طرف رفتنی است روی آن تکه کاغذ شعری بود متضمن ماده تاریخ سقوط رضاشاه که گوینده‌اش را نه آن روز پدرم می‌شناخت و نه امروز من می‌شناسم.

شعر این بود:

تاریخ سرنگون شد تحت (۱۹) پهلوی

خود نام نحس اوست «رضاشاه پهلوی»

رضاشاه پهلوی به حروف ابجد مطابق است با عدد ۱۳۶۰ (سال قمری سقوط و تبعید رضاشاه)

پی‌نویس‌ها:

۱- مرحوم محمدمسعود، مدیر به خون غلیته هفت‌نامه مرد امروز در کتاب بهار عمر خود می‌نویسد: تاریخ ایران از آغاز تا امروز مشحون از دو فصل بزرگ است «استبداد بعد از هرج‌ومرج و هرج‌ومرج بعد از استبداد».

۲- یخچال‌های معروف تهران مثل یخچال صغیرها، یخچال حاج‌صمد... اما آلوده‌تر از یخ، آب شرب تهران بود که هر هفته یا هر پانزده روز یک بار آب به محل می‌آمد و آب اتیارها را از آب جاری در جوی‌های روباز پر می‌کردند. برف را با قاطر از قله توچال و خرسنگ کوه به تهران می‌آوردند.

۳- زندگی آپارتمان‌نشینی برای بسیاری از مردم امکانات جدید را فراهم نکرد ولی این امتیاز را از آنان گرفت.

۴- روشی برای گلدوزی روی پارچه، که در آن روزگار بسیار

مرسوم شده بود.

۵- داستان ستون پنجم آلمان در ایران خود مبحثی خواندنی است، با آن‌که رضاشاه گرایشی شدید به آلمان‌ها داشت بسیاری از افراد ستون پنجم مخالف رضاشاه بودند و سابقه دشمنی با وی داشتند بعد از جنگ جز عده خیلی از این افراد، همگی به عنوان عوامل سیاست انگلستان در ایران شناخته شدند و در حقیقت، انگلستان در تشکیل این ستون روی دست آلمان‌ها بلند شده و بسیاری از عوامل خود را به آلمان‌ها قالب کرده بودند. به همین جهت اعضای این گروه همگی به سرعت توسط انگلیسی‌ها دستگیر شدند که تعدادی از آنها تا پایان جنگ در زندان انگلیسی‌ها بودند.



علی منصور

۶- احتمالاً اجرای مانورهای ضد هوایی در شب بعد از این تاریخ بود.

۷- بعدها محمدرضا شاه کوشید که خود و پدرش را از اتهام طرفداری هیتلر مبرا سازد.

در این مورد در کتاب مأموریت برای وطنم (ص ۱۱۳) از نفرت رضاشاه نسبت به غرور و تفرعن آلمان‌ها یاد می‌کند و می‌گوید او که خود تمایلات دیکتاتوری داشت نمی‌توانست دیکتاتور دیگری را تحمل کند و نیز در کتاب پاسخ به تاریخ (ص ۴۷) از نفرت خود نسبت به آلمان‌ها تحت تأثیر معلمه فرانسوی خود یاد می‌کند، اما اشرف پهلوی در خاطرات خود می‌نویسد: این‌که برادرم گفته پدرم از هیتلر خوشش نمی‌آمد درست نیست، پدرم با آن‌که هیچ وقت مسایل سیاسی را نزد ما مطرح نمی‌کرد ولی از ابتدای جنگ نمی‌توانست خوشحالی خود را از پیروزی متحدین مخفی نگاه دارد. (به نقل از تاریخ بیست ساله حسین مکی ج ۸ ص ۱۰۳-۱۰۴).

۸- دکتر متین دفتری بعد از شهریور ۲۰ به اتهام عضویت در

ستون پنجم آلمان در ایران به زندان انگلیسی‌ها افتاد اما پس از آزادی از زندان عملاً در خدمت سیاست انگلیس درآمد در موقع ملی شدن صنعت نفت او رییس کمیسیون نفت بود، دکتر محمدمصدق که هم پسر عموی او و هم پدرزن وی بود به صراحت می‌گفت: من به افرادی که در کمیسیون نفت عضویت دارند اعتماد ندارم و دقیقاً این حرف او متوجه متین دفتری بود. زمانی که مصدق فوت کرد وی با زدن کراوات قرمز به دیدن شاه رفت و با این عمل به شاه تفهیم کرد که از مرگ مصدق کوچک‌ترین ناراحتی ندارد و هم‌چنان در خدمت است!

۹- نقل به مضمون از خاطرات فردوست.

۱۰- نقل به مضمون از صفحات ۸۸ و ۸۹ خاطرات فردوست

ج ۱.

۱۱- چنان‌که می‌بینیم، آمریکا و نظر سفیر آمریکا در آن برهه از تاریخ در ایران مطرح نبود و آن‌چه که به عنوان خاطرات فردوست در دست است، جای چون و چرا بسیار دارد.

۱۲- نقل به مضمون از ص ۸۹ ج ۱، همان کتاب

۱۳- در حالی که در خاطرات فردوست آمده است اتباع آلمانی در اواخر ماه مرداد اخراج شده بودند، به نظر می‌آید که یادداشت متفقین یک بیانه بی‌جا بود. یا رضاشاه همه اتباع آلمانی را اخراج نکرده بود و یا بیان آن‌چه در کتاب مزبور آمده خالی از حقیقت است.

۱۴- در آن تاریخ اصلاً صحبتی از آمریکایی‌ها نبود و حتی در اطلاعات ستاد ارتش نیز نامی از آمریکا برده نشده است، اما در خاطرات فردوست غرق ناوگان ایران و کشته شدن فرمانده نیروی دریایی جنوب را به ناوگان آمریکا نسبت می‌دهد و می‌نویسد نیروهای آمریکایی در بامداد سوم شهریور به خرمشهر پیاده شدند و در محور خرمشهر - دزفول بدون برخورد با مقاومت به پیشروی ادامه دادند.

۱۵- متفقین با حربه شعر که در فرهنگ ایران حربه‌ای مؤثر است به مبارزه تبلیغاتی با آلمان و طرفداران آلمان نازی پرداختند و جالب این‌که ایرانیان نیز که گاه با همین حربه به پاسخگویی برمی‌خاستند. از جمله آفیش بزرگی متفقین چاپ کرده بودند و بر آن تصویر مشتاق قوی دیده می‌شد که از آستینی منقش به پرچم‌های متفقین بیرون آمده و صلیب شکسته را در هم کوبید و خورد کرده است. زیر این آفیش در میدان راه‌آهن با خطی زیبا نوشته بودند:

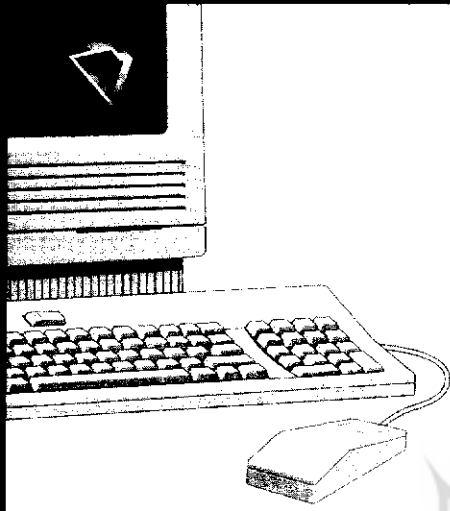
«آدم عامل به نیشتر نژاد مشت»

۱۶- به قول فردوست (؟) ناوگان آمریکا...

۱۷- بعد از جنگ که متفقین نیروی دریایی ایتالیا را محدود کردند، دوناواز رده خارج شده ایتالیایی را به ایران دادند که بر آن‌ها نام ببر و پلنگ گذاشته شد.

۱۸- داستان قحطی و بیماری‌های دوران اشغال متفقین داستان غم‌انگیزی از تاریخ معاصر ایران است.

۱۹- ظاهراً باید برای حفظ قافیه به جای «تخت»، «گاه» گفته می‌شد، اما شعری که من آن روز به حافظه سپردم به همین شکل بود.



پیامهای تبلیغی شما در پارساگل جلوههای دیگر دارند



آگهی‌های تبلیغاتی
کاتالوک و بروشور
پوستر، فولدر و سررسید
ارائه CD از طرحها و منابع اسکن شده شما
... و سایر سفارشیهای تبلیغاتی

پارساگل

با مجوز رسمی وزارت ارشاد
شماره ثبت: ۱۴۵۳

مشاوره، برنامه‌ریزی و بودجه‌بندی
تبلیغات بازرگانی سالانه موسسه‌ها و شرکتهای

